

درآمد: خط رضاقلی هدایت: بخشی از تاریخ پادشاهان مازندران و طبرستان

در حاشیه: خط رضاقلی هدایت

در ذکر سلاطین مازندران و طبرستان

و پادشاهان مازندران و طبرستان غالباً از جانب شاهنشاهان ایران بوده تا زمان اردشیر بابکان که جسنفشاه [جسنست شاه] در آن ولایات حکومت و ابابیت* مینمود و حدود طبرستان آنچه در تواریخ قدیم آنجاست زیاده از آن است که اکنون محدود و مشهود است که نوشته اند که حدی معین بود که آنرا فرشوادگر می خوانده اند یعنی زمینهای پهن و صاف و کوهستان و جز آن آذربایجان و آهار و طبرستان و کیان و دیلم و ری و قومس و دامغان و گرگان بوده و این حدود را منوچهر شاه معین فرمود و وسوخرا که در عهد ساسانیان خاصه انوشیروان حاکم این ولایات بوده او را اجرشاه می گفته اند یعنی ملک اسبابی و مازندران شهری بوده بحد مغرب و موز و ماز نام کوه مازندران است و شهرهایی که داخل انبوه است آنها را موزاندرون و مازاندران خوانده اند و آن کوهی است که از حد گیلان کشید و تا بلاد قصران که موزه کوه گویند و تا جاجرم رفته و طبرستان از دیار جاری شرقی تا بلاط که دهی است و رای موسم غربی را گویند و در قدیم این مواضع بیشتر بوده است و در عهد جمشید کوهها را صاف و جنگلها را قطع کرده اند و زمین و شهر و خانه در آن پیشنهاد نهاده اند و فریدون در لارخان مولد شده در آنجا تربیت یافته و بکار سواری مشعوف و معروف شده در دماوند و جلاب بسر می برده و چون خروج کرد خلق امیدوارکوه و وقار کوه بدو پیوستند و گریزی بصورت سرگاو برای او ساختند بر ضحاک مظفر شده بدمآوند آورده محبوس کرد گویند شهرساری را طوس ساخته و طوسان نام نهاده بتدریج آبادان شد بعضی گویند فرخان بزرگ پادشاه مازندران شد و باو را که از مقربان او بود بفرمود آنجا که شهرسازی است شهری بنیاد کند [متن خط خورده و این حاشیه اضافه شده است] (آنجا که ده اوهر هست و موضعی است بلند با چشمه های بسیار شهری بنیاد نهاد مردم او رشوت داد برادر* آنجا قبول کرد و در جایی که ساری است بنیاد شهر نهاد و آن محلی پست بود) فرخان بنامد و جای شهر را خوب ندید جایی بهتر از آن را برشوه ترک کرده بود لهذا باو را از درخت بیاویخت و جریمه کرد آنجا را که باو را آویخته باواویجان نام کرده اند علی الجملة در عهد دولت سلاطین ساسانیان جسنفشاه معاصر اردشیر بابکان حکمران مازندران بود.

و از آن پس بعهد ملک قباد بن هرمز و از جانب او کیوس بایالت طبرستان مامور شد و او برادر اکبر انوشیروان بود چون قباد در گذشت و شاهنشاهی ایران بنوشیروان رسید و خاقان ترکستان به تسخیر ایران قصد کرد کیوس بحکم انوشیروان سپاه طبرستان را بحرب خاقان برد و بر او مظفر شد و از صیحون بگذشت و بخوارزم از خویشان خود هوشنگ نامی بنشانند و بعرنین* و نهرواله رفته خراج توران و هندوستان گرفته بطبرستان باز آمده

غنايم بانوشيروان فرستاد و فيما بين نثار حاصل شد و كيوس بمداين لشكر كشيد و مغلوب و مقبول شد و شاپور پسر او را برزم خاقان مامور كرد و در روز مصاف سه هزار سوار مكممل مسلح بحمايت شاپور باخاقان مصاف دادند و مظفر شدند و انوشيروان تحقيق حال آنها كرد معلوم شد كه بزرگ ايشان سوخر ابن قارن بن سوخرای بزرگ است كه از اولاد كاوه بوده و از قباد روگردان شده در ملك هياطله حكومت يافته بوده چون انوشيروان نسبت و حسن آنها نيك بدانست از اولاد سوخرانيه و رنجيده بماوراء النهر رفته اند ايشان را بهمهراه آورده رزمهر كه برادر بزرگ آنها بود به زابلستان فرستاد و قارن را كه برادر كهتر بود و حكومت طبرستان داد و هذا امجد كوه و آمل و لفور و فريم كه كوه قارن نام يافته باو داد و قارن اسپهبد طبرستان شد و اولاد او را قارنوند خواندند چنانكه اولاد باو را باوند و اولاد لارجان را لارجانوند خوانند و شاپور كه پسر كيوس بود چون بعهد هر مزد فوت شد پسر او را باو نام خسرو پرويز تربيت ها كرد و در خدمت او معتبر بود اصطرخ و آذربايجان و عراق و طبرستان بدو داد و او بخوارزم و توران استيلا يافت بعد از پرويز كه سلطنت به آزرمي دخت رسيد او را بخواند و بسپهسالاری وعده داد و او قبول نكرد و بفارس شد يزدگرد شهريار او را بحضور خواست و در همه حال با او بود تا در گذشت و دولتش سپري شد.

در ذكر سلاطين گاوباده مازندران چون قباد پدر نوشيروان بشاهي بنشست جاماسب كهتر برادر او با مهتر برادر بلاش بود و چون بلاش در گذشت او از قباد گريخت و يارمينه افتاد و در بيدجری* و سقلاب شجاعتها بظهور آورد و آن ولايت را بگشاد و فرزندان پيدا كرد يكي از آنها نرسی بود. پسر او فيروز بعد از پدر بر گيلان مظفر شد از آنجا زنی بخواست و او را فرزندی آمد گيلان شاه نام نهاد و ازو فرزندی شد او را گيل بن گيلان شاه خواندند همچنين گفتند كه او پادشاه مازندران خواهد شد بعد از سن شباب دو سر گاو پيش انداخته از گيلان بمازندران آمد و در آن وقت از جانب اكاسره آذرولاش حاكم بود وی ملازمت او پذيرفت و ازو شجاعتها بظهور رسيد و گاو باره در طبرستان معروف شد پس مرخص شده بگيلان آمد و لشكر بساخت و بمازندران تاخت آذرولاش كسری را آگاهی داد چون نسب او تحقيق كردند معلوم شد كه از اولاد جاماسب است و طبرستان بدو دادند گاو باره پيشكشها بكسری فرستاد فرشوادگر شاه گيل بن گيلان بر لقب او اخر فقير* شد پس از آن آذرولاش از اسب بيفتاد و بمرد ملك او جيل جيلانشاه را منجر شد و اين واقعه در سی و پنج از تاريخ تازه عجم بود از گيلان تا گرگان قصرهای عالی ساخت اما دار الملک او گيلان بود بعد از پانزده سال سلطنت فرو رفت يعنی بمرد و ازو دو پسر ماند دابويه و پادوسپان، دابويه برتخت وراثت برنشست و پا دوسپان بملك روبان پادشاهی می كرد چون لشكر اسلام بر يزدگرد مسلط شدند و او منهزم بری افتاد باو بطبرستان افتاد و در آنجا بماند و به آتشكده كوسان مجاور شد و ترکان به خراسان مستولی شدند و امام حسن بن علی ع و عبدالله بن عمر و حذيفه اليمان و قثم بن عباس و مالك اشتر نخعی بمازندران آمدند اهالی مازندران باو را از آتشكده بيرون آورده پادشاه كردند پانزده سال پادشاهی كرد و روزی در قصبه شارماد و لاش [بلاش] خستی بر پشت او زده او را بكشت و بعد او هشت سال

پادشاهی کرد از باو کودکی سهراب نام ماند مردم او را برداشته پادشاه کردند و بکوه قارن بردند و لاش را بکشتند و او در فریم سلطنت یافت.

اما حال دابویه بعد از باو مردم طبرستان گروه گروه شدند و دبویه [کذا] نیز بمرد و فرخان نام ازو پسری بماند لشکر بمازندران کشید تا حد نیشابور مسخر کرد شهرها بنیاد نهاد و طبرستان معمور شد آخر الامر دیلمان بر او شوریدند او گریخته به آمل آمد و در قلعه فیروز خسرو حصارى شد بعد از چهار ماه دیالمه متفرق شدند او بیرون آمد از آمل تا دیلمان خندقها ساخت و جوی و جرّ بیفکند که جز پیاده آمد شد نتوانستی و در عهد خلافت امیر المومنین علی ع سپاهی بسرداری مصقله بطبرستان آمدند دو سال با فرخان محاربه کردند بر او استیلا نیافتند و خوارج از نهران گریخته بعضی بمازندران آمدند تا سپهبد فرخان استقلال یافت مدت ملک او هفده سال درکشید بعد از فرخان دارمهر مهتر پسر او بجای او بر تخت ملک برنشست دوازده سال پادشاهی کرد و در زمان او کسی بطلب ملک مازندران نیامد و درین ایام او اخر دولت بنی امیه بود و مروان حمار خلافت داشت و آغاز دعوت ابومسلم بود و بعد از دارمهر پسرش اسپهبد خورشید حکومت یافت چون او کودک بود عمش هشت سال به نیابت او پادشاهی کرد پس او خود برنشست و اقرارش بدو خدمت کردند و ندرند و فهران و فرخان کوچک که پسرزادگان سارویه بن فرخان بزرگ بودند هر یک حکومتی و محلی یافتند و ندرند را بمرزبانی آمل فرستاد فهران را کوهستان داد و فرخان را باخود همی داشت و شهر خواستان بن یزدان گرد را لشکرکشی داد و جایها آبادان کرد و شهری بساخت مشتمل بر پنج* دروازه و حصار و خندق و نود و سه زن بگرفت و برای هر یک در جائی قصری مخصوص عمارت کرد و در اسباب تجمل افزود چهارصد استراشهب رخت او کشیدی پسری داشت هرمزد نام ولیعهد کرد و از جمله زنانش یکی دختر فرخان آذرمی دخت و دیگری دختر فرخان کوچک عمزاده او بود و اسپهبد خورشید سپهداری داشت قارن نام که بسیار محتشم بود و اسپهبد خورشید معاصر منصور خلیفه عباسی بود و بخدمت خلیفه نرفته مغضوب شد و مقهور گشت و لشکر عرب بمازندران آمد و متصرف شد و خورشید پنهان گشت چون مردم طبرستان از ظلم حکام و سرداران عرب بستوه آمدند از فرزندان سوخرا و نداد هرمزد بن النداء بن قارن سوخرا را بپادشاهی پذیرفتند اسپهبد شیروین ملک الجبال و مصمغان دلش نیز بدو موافقت کردند تا خروج کرد و سپاه عرب را بکشتند بحکم خلیفه سالم بمازندران آمد و کشته شد پس ازو فراشه نام بیامد او را نیز مازندرانیان با سپاهش قتل کردند خلیفه روح بن حاتم را بفرستاد پس عمر بن علا بیامد کشته شد یزید بن مزید مامور شد تا خلیفه عصر موسی بن مهدی را بفرستاد و نداد هرمز با او مصالحه کرد و با او بیخداد رفت باز بمازندران آمد عبدالله بن قحطبه و عثمان بن نهیک [ناهیک] از جانب خلیفه به مازندران آمدند پس مثنی بن حجاج بیامد علی الجمله شیروین بن و نداد هرمزد سالها با اعراب زد و خورد داشتند تا شیروین وفات یافت ازو دو پسر ماند اول [باقی متن در دسترس نیست]

ایلقار* خود را در هرات* بشاهرخ خبر را رسانیده این خبر بگوش او گفته و باذن او به سیستان آمد و شاهرخ بدو صفت* فرستاد وی شاه بهرام برادر خود را برنجات شاهرخ فرستاد شمه در آن صفحه دست چپ نوشته شده [این صفحه در دست نیست]

پانوشت: متن مربوط به تاریخ اولیه ی مازندران و طبرستان است. تمامی اسامی با تاریخ مقابله شد. اما چون ماهیت سند صرف خط یادگاری از هدایت بود و از این مجموعه دور بود، توضیحی بر آنها نوشته نشد. رضاقلی هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸): شاعر در دربار فتحعلی شاه و ملقب به «خان» و «امیرالشعراء». در ۱۲۷۹ به سمت للگی مظفرالدین شاه برگزیده شد و در زمان محمد شاه با سمت ایلچی به خوارزم رفت و سفرنامه ی خوارزم را نگاشت. وی همچنین مولف ۷ جلد مجمع الفصحاء، ریاض العارفین، فرهنگ انجمن آرای ناصری و سه جلد آخر روضة الصفا است. علیقلی خان مخبرالدوله و جعفرقلی خان هدایت، نیرالملک پسران وی هستند.

The Ghani Collection